





سرشناسه: اورپید، ۴۸۰ - ۴۰۶ ق.م، Euripides  
عنوان و نام پدیدآور: آندروماک / اورپید: ترجمه غلامرضا شهبازی  
مشخصات نشر: تهران: بیدگل، ۱۴۰۳  
مشخصات ظاهری: ۸۴ص؛ ۵/۲۱×۱۴ س.م.  
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۱۳-۱۸۲-۰  
وضعیت فهرست نویسی: فیپا  
یادداشت: کتاب حاضر ترجمه بخشی از کتاب "Andromache" است.  
یادداشت: کتاب حاضر با ترجمه مهناز خطیبی توسط انتشارات افراز در سال ۱۳۹۲ منتشر شده است.  
موضوع: نمایشنامه یونانی -- ۴۹۶ - ۴۰۶ ق.م.  
موضوع: C: 4067 - 4967 B. C: Greek drama  
شناسه افزوده: شهبازی، غلامرضا، ۱۳۵۲-، مترجم  
رده بندی کنگره: PA  
رده بندی دیویی: ۸۸۲/۱  
شماره کتاب شناسی ملی: ۹۹۱۴۷۶۴



# آندروماک



| اوریپید | غلامرضا شهبازی | کلاسیک یونانی (۱۳) |  
| ANDROMACHE | Euripides | Gholam Reza Shahbazi |



آندروماک |  
اورپید |  
ترجمه غلامرضا شهپازی |  
ویرایش و نمونه خوانی: تحریریه بیدگل |  
مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش تصاعدیان |  
صفحه آرا: نرگس نیک‌زاد |  
مدیر تولید: مصطفی شریفی |  
چاپ اول | بهار، ۱۴۰۴ | تهران | ۱۰۰۰ نسخه |  
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۱۳-۱۸۲-۰ |

Bidgol Publishing co. |  | [www.bidgol.ir](http://www.bidgol.ir) | [info@bidgol.ir](mailto:info@bidgol.ir)

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷ |  
فروشگاه | تهران | خیابان انقلاب | بین ۱۲ فروردین و فخر رازی | پلاک ۱۲۷۴ |  
تلفن فروشگاه: ۶۶۴۳۵۴۵-۶۶۹۶۳۶۱۷ |

[bidgol.ir](http://bidgol.ir)

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. |  
هرگونه اجزایی از این نمایشنامه منوط به اجازه رسمی از مترجم یا ناشر است. \*

\* یادداشتی در مورد حقوق مادی و معنوی این اثر:

اجرای نمایشنامه‌های چاپ‌شده، بدون کسب اجازه از مترجم و ناشر، به کاری معمول در تئاتر ایران بدل شده است؛ این کار بیشتر اوقات با تغییر جزئی در ترجمه و دست بردن در آن صورت می‌گیرد و هدف و نتیجه آن کتمان حقوق معنوی و مادی صاحبان اثر، و توهین به مخاطبان و نپذیرفتن هیچ‌گونه مسئولیت حرفه‌ای است. برای مترجمان بسیار پیش می‌آید که بدون چشمداشت مادی اجازه اجرای اثر را بدهند، به خصوص برای همراهی با اجراهای شهرستان‌ها و دانشجویان، اما بی‌شک همه آنان خواستار رعایت حقوق معنوی خود (ذکر نام مترجم) در هر اجرایی هستند. بنابراین، نشر بیدگل استفاده بدون اجازه از ترجمه‌های نمایشی‌اش را، اعم از اجراهای رسمی کوچک یا بزرگ، به‌ویژه در تئاتر تهران و جشنواره‌ها، اقدامی غیرقانونی قلمداد می‌کند و از طریق مراجع مربوط موضوع را به جد پیگیری خواهد کرد.

## مجموعه نمایشنامه‌های بیدگل

**مجموعه نمایشنامه‌های بیدگل**، مجموعه‌ای منحصر به فرد از نمایشنامه‌هایی است که تا به حال به فارسی ترجمه نشده‌اند و یا ترجمه مجددی از نمایشنامه‌هایی خواهد بود که از هر جهت لزوم ترجمه مجدد آنها حس می‌گردد. این مجموعه تا حد امکان می‌کوشد تأکید خود را به جای متن نمایشی، بر ویژگی اجرایی آن بگذارد و بدین ترتیب به نیازهای اجرایی متون نمایشی پاسخ گوید.

معرفی جهان‌های متفاوت نمایشی از اهداف اصلی این مجموعه خواهد بود؛ جهان‌هایی که تا به حال برای خوانندگان فارسی ناگشوده مانده‌اند یا سیاست‌های فرهنگی خاص، مانع از گشوده شدن آنها شده است. این مجموعه برای آنکه حداکثر آثار نمایشی را پوشش دهد، خود به حوزه‌های کوچک‌تر زیر تقسیم شده است: کلاسیک‌ها، کلاسیک‌های مدرن، آمریکای لاتین، بعد از هزاره، تک‌پرده‌ای‌ها، چشم‌انداز شرق، نمایشنامه‌های ایرانی، نمایشنامه‌های آمریکایی، نمایشنامه‌های اروپایی. برای درک بهتر خواننده از دنیای نویسنده و متن او، هر نمایشنامه با یک مقاله یا نقد همراه خواهد شد.

دبیر مجموعه

علی اکبر علیزاد



ترجمه این نمایشنامه از منبع زیر صورت گرفته است:

*ANDROMACHE*, Translated by George Theodoridis, 2012

<https://www.poetryintranslation.com/PITBR/Greek/EuripidesAndromache.php>

و در بخش‌هایی از ترجمه، از این منابع نیز استفاده شده است:

*Andromache, Hecuba, Trojan Women*

Euripides

Translated by Diane Arnsperg Cavanah, Introduction and Notes by Ruth Scodel

Hackett Publishing Company, 2012

Euripides, *Complete Works*, Delphi Classics, 2013

| آندروماک |



## شخصیت‌ها

### آندروماک

(بیوهٔ هکتور، اکنون بردهٔ تروایی نئوپتولموس)

### هرمیون

(همسر نئوپتولموس و دختر مینائوس)

### مینائوس

(پادشاه اسپارت، شوهر هلن)

### پلئاس

(پدر آخیلوس و پدر بزرگ نئوپتولموس)

### اورشیتیس

(پسرخاله و پسرعموی هرمیون)

### تیبیس

(مادر آخیلوس، همسر پلئاس، الههٔ دریایی)

### کنیز تروایی

(زمانی متعلق به آندروماک بوده، حالا از آن نئوپتولموس است)

### همسرایان

(متشکل از زنان اهل تسالی)



**مولوسوس**

(پسر کم‌سالی آندروماک و نئوپتولموس)

**دایه**

(خدمتکار پیر هرمیون)

**پیک**

(که نزد نئوپتولموس فرستاده می‌شود)

**خدمتکاران و همراهان گوناگون**



در دوردست کاخ نئوپتولموس را می بینیم.  
در فاصله‌ای نزدیک‌تر، معبد و مجسمه‌ای از الالهه دریایی،  
تتیس قرار دارد.

آندروماک که جامه فریادخواهی به تن دارد از کاخ خارج  
می‌شود و به سوی معبد می‌رود. در برابر آن می‌ایستد و پیش از  
آنکه رو به تماشاگران کند، دمی چند دعا می‌خواند.

آندروماک: تبای! تبای! سرزمینم! آن تابناک‌ترین گوهر در سرتاسر  
آسیا!

از آنجا بود که با جهیزی آکنده از زر به کاخ پریام در تروا  
رفتم، تا همسر هکتور و مادر فرزندانش شوم.  
آری، در آن هنگام، این من بودم. آندروماک، زنی که تمامی  
زنان بیش از همه بدو رشک می‌بردند.

آن من بودم، در آن هنگام!  
اکنون، تیره‌روزترین تمامی زنانی‌ام که تا امروز زاده شده‌اند،  
یا در روزگاری که در راه است زاده خواهند شد!

من، آندروماک، به چشم خود دیدم که آخیلوس خون شویم  
را بر زمین ریخت و پسر، آستیاناکس را از باروی بلند تروا  
به زیر افکندند. و اینها را هنگامی دیدم که زوبین های  
یونانی، تروا را از آن خود ساختند و ویرانش کردند.

و من، آندروماک را که از خاندانی آزاد بودم همچون یکی  
برده، یکی غنیمت جنگ، یکی پاداش نئوپتولموس  
جزیره نشین به پاس دلاوری اش، با زور بدین جا، به  
یونان آوردند!

اکنون، در اینجا می‌زیم، در فتی<sup>۱</sup>، نزدیک فارسالیا<sup>۲</sup> که  
بخشی از تسالی ست. اینها همان سرزمین هایی ست که  
تتیس، پری دریا و شویش، پلئاس در آن می‌زیستند. آنها  
در اینجا بودند، تنها، دور از باقی جهان، و مردمان تسالی  
این اطراف را به پاس ایشان تیتیدئون<sup>۳</sup> نامیدند.

عمارتی که آنجاست از آن پسر آخیلوس، نئوپتولموس  
است، همو که نمی‌خواست اورنگ پادشاهی فارسالیا  
را از نیایش، پلئاس بستاند، و از این رو پلئاس هنوز  
پادشاه ماست.

در این خانه بود که من مولوسوس، پسر اربابم، نئوپتولموس  
و فرزندزاده آخیلوس را زادم.

و با تمامی این بدبختی که مرا در خود فرورده است، آتش  
یک امید در دلم روشن بود که مرا زنده نگاه می‌داشت،  
و آن این بود که اگر پسر جان به در برد، پشتیبان من و  
در برابر سرنوشت یاریگرم باشد.

1. Pthia  
2. Pharsalia  
3. Thetideion

اما سرورم بستر مرا، بستر یکی برده را وانهاد و رفت و  
هرمیون اسپارتی را به زنی گرفت، همو که اکنون با کردار  
بی‌رحمانه‌اش مرا می‌آزارد.

او مرا گناهکار می‌داند و بر این گمان است که من داروهایی  
را که نیروی جادویی دارند به زیانتش به کار می‌بندم تا او  
را نازا کنم و شویش را از او بیزار سازم! این زن می‌گوید که  
من می‌کوشم تا او را از این کاخ بیرون کنم تا جای او را  
بگیرم اما من به خواست خویش بدین بستر نیامدم، مرا  
به زور آوردند و اکنون بنگرید! از سر راهش کنار رفته‌ام و  
اینجا هستم، یکی فریادخواه در این معبد!

ژئوس که از همگان تواناتر است، مرا می‌بیند و او گواهی  
خواهد داد که این خواست من نبود که در بستر هم چشم  
این زن گردم.

اما یارای آن ندارم تا این زن را وادارم که این حقیقت را  
بپذیرد و او اکنون نقشه می‌کشد تا خونم را بریزد.

پدرش، منلائوس، در این دسیسه همدست اوست و  
برای این کار این همه راه از اسپارت بدین جا آمده است.  
منلائوس هم اکنون درون کاخ است و من بدین جا آمده‌ام  
تا مثال یکی فریادخواه کنار این معبد بایستم و امیدوار  
باشم که آن الاهی، تتیس، یاری‌ام کند تا از مرگ بگریزم.  
پلئاس و فرزندانش این معبد را پاس می‌دارند زیرا نمایانگر  
پیوند زناشویی‌اش با یک پری دریایی، یک الاهی است.  
من پسر و تنها فرزندم را به خانه‌ای دیگر فرستادم تا او  
را از دام مرگ برهانم زیرا پدرش اینجا نیست تا پشتیبان

ما دو تن باشد. پدرش هم اکنون در دلفی ست تا از آپولو طلب بخشایش کند تا شاید آن خدا در آینده با او بر سر مهر آید. نئوپتولموس طلب بخشایش می کند زیرا یک بار کاری کرده که تنها یکی دیوانه می کند. او به پیتو رفته بود و از آپولو تاوان مرگ پدرش، آخیلوس را خواسته بود، همان پهلوانی که آن خدا او را به خاک مرگ انداخته بود!

دایه از کاخ خارج می شود.

دایه: بانویم... من همچنان تو را بانویم می خوانم، زیرا هنگامی که در کاخ تو در تروا بودیم، تو را به همین نام می خواندم، در آنجا من یار تو و یار شویت بودم هنگامی که هنوز زنده بود.

اما اکنون، من اینجا هستم، بانویم، با خبرهای تازه ای که برایت آورده ام ولی می ترسم که اربابانمان مرا در اینجا ببینند که با تو سخن می گویم... اما بانویم، دلم برای تو می سوزد. بانویم، آندروماک، باید به تو بگویم که منلائوس و دخترش دارند برایت نقشه می کشند. دارند بد دام هایی برایت می گسترند. بانویم، بسیار مراقب باش!

آندروماک: ای برده و خواهر نازنینم! آری، اکنون که باران بلا بر سرم باریده است، تو در این بردگی خواهرم هستی، گرچه روزگاری شهبانوی تو بودم. به من بگو، سرشان گرم چه کاری ست؟ در کوشش ها برای ستاندن این جان بی مقدارم چه دام هایی سر راهم می گسترند؟

دایه: بانوی بینوایم، می خواهند خون پسرت را بریزند!